

امام حسین(ع) نابغه‌ای از نواغ تاریخ



هدف از قیام هم بقای اسلام بود و حضرت نیز سال‌ها برای این قیام برنامه ریزی کرده بودند. به این مناسبت خطبه‌ای را مطرح کردیم که حضرت در سنه پنجاه و هشت هجری در منا برای بیش از هزار نفر صحابه پیغمبر و تابعین ایراد فرمودند. در آن خطبه اشاره مسئله قیام وجود دارد، یعنی حضرت از قبل پیگیر این مسئله بوده‌اند.

امام حسین(ع) نابغه‌ای از نواغ تاریخ/ قیام سیدالشهدا را سطحی نبینیم
حضرت آیت الله مجتبی‌ی تهرانی با تأکید بر اینکه بسیار سطحی نگری است تصور کنیم امام حسین(ع) بدون علم و آگاهی از عواقب قیام، به اینکار اقدام کردند، گفت: هدف امام بقای اسلام بود و به هدف خود هم رسید.
هدف از قیام هم بقای اسلام بود و حضرت نیز سال‌ها برای این قیام برنامه ریزی کرده بودند. به این مناسبت خطبه‌ای را مطرح کردیم که حضرت در سنه پنجاه و هشت هجری در منا برای بیش از هزار نفر صحابه پیغمبر و تابعین ایراد فرمودند. در آن خطبه اشاره مسئله قیام وجود دارد، یعنی حضرت از قبل پیگیر این مسئله بوده‌اند.

این خطبه سه بخش داشت، ما مقداری از بخش سوم را در جلسه گذشته مطرح کردیم، اما بقیه فرمایشات حضرت را به‌طور اختصار در این جلسه عرض می‌کنیم.

#171& اجرای احکام؛ و #171& همه امور اجرایی؛ باید به دست علما باشد

حضرت در جمع صحابه و تابعین خطبه می‌خواندند. ایشان به آن دانه درشت‌هایی که در جامعه و زیر سایه اسلام به موقعیت رسیده بودند، خطاب فرمودند: #171& وَأَنْتُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِمَا عَلَيْنَكُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَسْمَعُونَ ذَلِكَ بِأَنْ مَجَارَى الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْتَاءِ عَلَى حَتَالِهِ وَحَرَامِهِ؛ مصیبت شما از مصائب همه مردم سهمگین‌تر است!

زیرا در جامعه امروز، منزلت و مقام علمی‌تان را از شما باز گرفته‌اند! یعنی آن موقعیت دینی را که باید شما در جامعه اسلامی داشته باشید، از شما گرفته‌اند. چون در حقیقت امور اداری قلمرو اسلامی، صدور احکام قضایی و یا مسائل اجرایی باید به دست دانشمندان روحانی باشد که امین به حقوق الهی و دانا به به حلال و حرام هستند.

علت دوری علما از جایگاه اجتماعی‌شان، دوری از حق است

#171& فَأَنْتُمْ الْمَسْئُوبُونَ تِلْكَ الْمَثَلَةُ وَ مَا سَلَيْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفَرُّقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ؛ در اینجا است که حضرت به صراحت می‌فرماید اینکه این منزلت را از دست دادید هیچ علتی ندارد جز اینکه شما از دور محور حق و حکم الهی پراکنده شده‌اید. #171& وَ أَحْتِلَافِكُمْ فِي السُّتَةِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ الْوَاضِحَةِ؛ یعنی شما باید بر محور اسلام، قانون اسلامی و حکم الهی عمل می‌کردید، اما عمل نکردید و درباره سنت و سیره هم که دلایل آن روشن بود و کیفیت آن هم وجود داشت، اختلاف پیدا کردید.

بعد حضرت می‌فرماید: #171& وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْاُدَى وَ تَحَمَّلْتُمْ الْمُؤَوَّةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرَدُّ وَ عَنْكُمْ تَصَدَّرُ وَ إِلَيْكُمْ تَرْجَعُ؛ اگر شما بر شکنجه و ناراحتی شکیبا بودید و سختی‌ها را تحمل می‌کردید یا در راه خدا حاضر به تحمل ناگواری‌ها می‌شدید، #171& تصویب مقررات؛ نزد شما آورده می‌شد؛ نه آن جنایتکارانی که سر کار هستند. یعنی قوانین به دست شما صادر می‌شد و شما مرجع کارها بودید.

نگاه کنید! تمام این سخنان، اشاره به مسائل گذشته صحابه پیغمبر است که پیغمبراکرم به ایشان گفته بود، اما اینها تخلف کردند.

#171& شما؛ به آل ابی‌سفیان مجال ستمگری دادید

#171& وَ لَكِنَّكُمْ مَكُنْتُمْ الظُّلْمَةَ مِنْ مَنَزِلَتِكُمْ وَ أَسْلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَ يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ؛ اما شما به ستمکاران مجال دادید تا این مقام را از شما بستانند. شما این امور را به این ظلمه واگذار کردید که اینها کاری به حلال و حرام الهی ندارند، به شبهات و حدسیات خود عمل می‌کنند و در امور شهوانی غوطه‌ور هستند. #171& سَلَطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فِرَارُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ؛ شما برای فرار از مرگ این‌ها را بر همه امور خود و دیگر مسلمانان مسلط کردید. تسلط بر حکومت، با فرار شما از کشته‌شدن میسر شد.

خوب به حرف امام حسین دقت کنید! حضرت دو سال قبل از واقعه عاشورا دارد این حرف‌ها را می‌زند. درد علمای آن موقع ترس از مرگ بود؛ ولی امام حسین(ع) در روز عاشورا با آغوش باز از کشته شدن استقبال کرد تا بفهماند نباید از مرگ ترسید! او پسر

علی(ع) است که می‌گفت: مرگ اگر مرد است، گو نزد من آی، من از کشته شدن نمی‌ترسم؛ بلکه از بچه‌ای که به سینه مادر مشتاق باشد، به مرگ مشتاق‌تر هستم.

مایه تسلط معاویه بر حکومت، فرار علما و چهره‌های مذهبی از کشته شدن و دلبستگی آنها به زندگی دنیایی بود. شما با این روحیه و رویه، توده ناتوان مردم را به چنگال این ستمگران گرفتار آوردید؛ تا یکی برده‌وار سرکوفته باشد و دیگری بیچاره‌وار سرگرم آب و نان خود شود.

حضرت در اینجا بحث سلطنت را پیش می‌کشد که این حاکمیتی که الآن بر سر کار است، «حکومت اسلامی« نیست، بلکه این «سلطنت معاویه« است. حضرت می‌فرماید: حکام خودسرانه در منجلاب سلطنت غوطه خوردند و با هوس‌بازی خویش ننگ و رسوایی به بار آوردند. پیرو بدخویان گردیدند و در برابر خدا گستاخی ورزیدند. «فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلِيٌّ مَثْبُورٌ خَطِيبٌ يَصْتَفِعُ« در هر شهری، سخنوری، به تعبیر ما وعاظ السلاطین بر منبر گماشته شده‌اند. قلمرو خاک اسلامی یعنی وطن مسلمین را، زیر پای ایشان قرار داده‌اند. یعنی این سخنگویان جور، از ناحیه معاویه در تمام بلاد اسلامی پراکند شدند.

امام حسین دارد در سال پنجاه و هشت این حرف‌ها را می‌زند و می‌فرماید: مردم برده اینها شده‌اند و قدرت دفاع از خود را هم ندارند. یک حاکم دیکتاتور و کینه توز و به اصطلاح بدخواه، یک حاکم دیگر، مثل عبیدالله بن زیاد را گماشت که حاکم بصره بود و کوفه را هم به آن ضمیمه کرد و بعد دستور داد بیچارگان را بکوبد و به آنها قلدری و سختگیری کند. دیگری فرمانروایی مسلط است که اصلاً خدا را هم نمی‌شناسد و اصلاً قیامت سرش نمی‌شود. امام حسین می‌گوید: «وَمَا لِي لَا أُعْجَبُ« شگفتا! چرا شگفتی نباشد در جامعه‌ای که حاکمش مرد دغل‌ش‌« باز ستمکاری است.

یعنی وقتی «معاویه« حاکم است، چه تعجب از مأمور مالیاتی او که ستم می‌کند و استنادارش به اهالی شهر و مؤمنان نامهربانی می‌کند. این تعجب ندارد که او دستور بدهد که محبان ابوتراب را بگیرید و بکشید! در مورد آنچه که به کش‌مکش برخواسته‌اید، خدا است که حکومت و داوری خواهد کرد و درباره آنچه بین ما رخ داده است، با رأی خویش حکم قاطع خواهد کرد.

من قبلاً این را گفته‌ام که اینها همه مربوط بخش‌« نامه‌های معاویه است. این سخنان اشاره به آن بخش‌« نامه‌ها است.

مبارزه من به خاطر قدرت نیست

حضرت تمام اینها را می‌گوید تا به آخر خطبه می‌«رسد که من هم می‌خواستم به این جمله آخر برسم. حضرت فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَاقُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا تَيْمَاسًا مِنْ قُضُولِ الْخُطَامِ وَلَكِنْ لَثَرَى الْمَعَالِمِ مِنْ دِينَكَ« خدایا! بی‌«شک تو می‌دانی آنچه از ما سر زده، یعنی مبارزه‌ای که من اخیراً بر ضد دستگاه حاکم اموی پیش گرفته‌ام، رقابت برای به دست آوردن قدرت سیاسی نبوده است.

ببینید که حسین(ع) در سنه پنجاه و هشت در منا که بیش از هزار نفر صحابه و تابعین در آنجا هستند، می‌«گوید من برای حکومت قیام نکردم. معلوم می‌شود از همان موقع در ذهن آقا بوده است که اینها را واژگون کند، اما نه واژگونی به سبک دنیاداران. «خدایا! بی‌«شک تو می‌دانی آنچه از ما سرزده است، رقابت بر سر قدرت سیاسی نبوده است و ما به جست و جوی ثروت و نعمت‌های زاید نبودیم، اصلاً و ابداً پول و ریاست نمی‌خواستیم؛ بلکه حرکت ما برای این بود که اصول و ارزش‌های درخشان دینی‌ات را بنمایانیم«. این حرف آخر امام است.

حالا فهمیدید هدف امام از قیامش چه بود؟ آیا حکومت بود؟ آیا ثروت بود؟ هدف امام نه ریاست بود و نه پول؛ بلکه هدف حضرت فقط این بود که احکام اسلامی در جامعه پیاده شود و اصول و ارزش‌«های درخشان دینی دوباره برای همگان نمایان شود. حضرت می‌خواست در کشور اسلامی این اصلاحات را پدید آورد.

بعد حضرت خطاب به خدا می‌«گوید: تو میدانی که هدف ما این است: ما می‌خواهیم بندگان ستم زده‌ات را ایمن کرده و از حقوق مسلم‌شان برخوردار کنیم؛ و نیز می‌خواهیم به وظایفی که تو برایمان مقرر داشته‌ای عمل کنیم. یعنی ما برای این قیام کردیم که به سخن، احکام و قوانین تو عمل شود. نگاه کنید، حضرت در آخر خطبه، همه هدفش را گفت.

هدف معاویه: «انتقام از اسلام«

امام حسین(ع) در این خطبه، به همه خواص و علمای اسلامی گفت که بدانند او با معاویه مبارزه و مخالفت می‌کند و اصلاً با او سر

سازش ندارد. رویاروی خود با معاویه را به همه و با صراحت تمام می‌گوید. من برای این با معاویه مبارزه می‌کنم که او دارد اسلام را از بین می‌برد. بنابراین شما ای گروه علمای دین! اگر ما را یاری نکنید و در گرفتن داد، با ما هم‌صدا نگردید، ستمگران در مقابل شما قدرت بیشتری پیدا خواهند نمود و در «خاموش کردن مشعل فروزان نبوت« فعال« تر خواهند شد.

می‌بینید امام حسین چه می‌گوید؟ او می‌گوید: این خبیث، می‌خواهد فاتحه اسلام را بخواند. او همان فردی است که شبی رفیقش نزد او رفت و بعد از بازگشت، ناراحت بود؛ پسرش به او گفت: پدر، چرا امشب که از نزد معاویه برگشتی، اوقات تلخ است؟ گفت: معاویه خیلی مرد خبیثی است. پسر گفت: شما که سال«ها با هم رفیق بودید! چه«طور شد که امشب معاویه خبیث شد؟ او گفت: من به معاویه گفتم الآن که دیگر اواخر عمر تو است و تمام قدرت اسلام هم در دست تو است، بعد از این همه که ظلم کردی، بیا و عدالت پیشه کن و مقداری جبران کن، بیا و مثل خلفا رفتار کن، معاویه به من گفت: آنهایی که این کار را کردند، همه رفتند؛ اسم خلفا را هم برد.

اما هر روز پنج بار در مناره‌ها می‌گویند: «اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ« تا این نام وجود دارد، نمی«توان کاری کرد. «اِنَّا دَفَنَّا دَفْنًا رَاقُوًا« من می‌خواهم این نام را دفن کنم! این معاویه همان کسی است که امام حسین در برابرش نمی‌تواند ساکت باشد و به دنبال فرصتی است تا او را رسوا کند و ریشه‌اش را بکند.

این خیلی سطحی‌نگری است نسبت به قیام امام حسین(ع) که کسی بگوید: امام بی«شمار حساب قیام کرد. حضرت دقیقاً می‌دانست که معاویه می‌خواهد با روش خاص خودش اسلام را از جامعه براندازد، می«خواهد چهره کسانی که شایستگی رهبری جامعه را دارند و مردم هم آنها را به شایستگی قبول دارند، مخدوش کند و چهره‌هایی را که در جامعه مقبولیت ندارند، بازسازی کند. حضرت می‌دانست که همه این کارها مقدمه از بین بردن اسلام است.

معاویه از آن طرف، دو حربه‌ای را که همیشه حکام جور و حکومت‌های شیطانی در دست دارند و استفاده می‌کنند، به کار گرفت؛ یکی تهدید کردن به مرگ نسبت به کسانی که طرفدار او نیستند و دیگری تطمیع کسانی که طرفدار او هستند با پول. این روش را هم برای همه استاندارانی که خودش گماشته بود، بخش‌نامه کرد. نگاه کنید! حضرت در آخر خطبه خیلی زیبا قصد معاویه را بیان می‌کند که او قصد براندازی اسلام را دارد. صحبت حکومت و قدرت نیست. حضرت می«فرماید: «وَ يَعْمَلُ بِقَرَائِصِكَ وَ سَتِّكَ وَ احْكَامِكَ« خدایا تو می‌دانی که ما می‌خواهیم به اسلام عمل کنیم.

یاری نرساندن به من، نور نبوت را خاموش می«کند;

بعد حضرت خطاب به این هزار نفر صحابه و تابعین می‌فرماید: «فَاِنَّكُمْ اِلَّا تَنْصُرُوْنَا وَ تَصِیْقُوْنَا قَوٰی الظُّلْمَةِ عَلَیْكُمْ وَ عَمِلُوْا فِیْ اِطْقَآءٍ ثَوْرٍ تَبِیْكُمْ« اگر شما در این کار به من کمک نکنید، قوای ظلمه را زیاد می‌کنید و در خاموش کردن نور نبوت کمک کرده«اید. این فراز از خطبه اشاره به همان حرف معاویه است که گفت: «اِنَّا دَفَنَّا دَفْنًا رَاقُوًا« اسم پیغمبر باید زیر خاک برود! این حرف‌ها از من نیست، همه از امام حسین است.

«وَ عَمِلُوْا فِیْ اِطْقَآءٍ ثَوْرٍ تَبِیْكُمْ وَ حَسَبْنَا اللهَ وَ عَلَیْهِ تَوَكَّلْنَا وَ اِلَیْهِ اُنْتَبَا وَ اِلَیْهِ الْمَصِیْرُ« (بحارالأنوار، ج 97، ص 80) ما که دست از وظیفه خودمان بر نمی‌داریم! اگر شماها از کشته شدن می‌ترسید، من که نمی‌ترسم. پس من می‌روم و کشته می‌شوم؛ به‌خاطر اینکه اسلام باقی بماند. حضرت همین کار را هم کرد.

امام حسین ده«ها سال بود که برنامه داشت تا آل اَبی‌سفیان را از حکومت به زیر بکشد. چون می‌دانست اینها می‌خواهند اسلام را براندازند. بحث، بحث شرک و توحید بود. شرک خودش را در یک چهره مقبول ظاهری پنهان کرده بود، برای اینکه توحید را از جامعه براندازد.

معاویه می‌خواست از پیغمبر اکرم انتقام بگیرد، لذا آمدند این دین را با یک نحو مزورانه‌ای که چه بسا سیاست‌مدارهای روز ما به این مقدار شیطننت بلد نباشند، به مردم عرضه کردند. دستکاری هم مثل عمروعاص همراهش بود که معروف است.

امام کشته شد، تا دین به من و تو برسد

هدف امام حسین بقای اسلام بود و به هدف خود هم رسید. حضرت یگانه راه را هم برای رسیدن به این هدف، «کشته شدن« می‌دانست. آیا امام حسین نمی‌دانست که اگر به کربلا بیاید، او را می‌کشند؟! آیا امام در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته بود؟! حضرت در همه‌جا مسئله کشته شدن را مطرح می‌کرد؛ از دو سال قبل، در سنه پنجاه و هشت می‌گفت: راه بقای دین، کشته شدن است و شما می‌ترسید که کشته شوید تا دین باقی بماند. ببینید امام چه طرز تفکری دارد!

حسین(ع) از نظر تدبیر نابغه‌ای از نوابغ تاریخ است. برای همین منتظر یک فرصت بود که به هدفش برسد. از این فرصت هم استفاده کرد و اسلام را به دست من و تو سپرد. وای بر من و تو اگر که به حسین(ع) خیانت کنیم! هر تخلف از احکام اسلام، خیانت به حسین(ع) و پنجه بر روی آن حضرت افکندن است! حضرت همه چیزش را داد، برای اینکه من و تو این شهادتین را بگوییم، از زمره حیوانات بیرون بیاییم و انسان بشویم. عاشورای امام حسین برای این بود و به آن هم رسید.

پایگاه اطلاع رسانی حضرت آیت الله مجتبی تهران